

نقش نظام سلطه در تغییر هنجارهای اخلاقی خانواده (با تأکید بر روابط زوجین)

یوسف غلامی*

چکیده

کوشش‌های روانشناختانه و جامعه‌شناختانه نظام سلطه در هنجارزدایی اخلاقی از خانواده‌های اسلامی، مسئله‌ای است که توجه به آن در بهبود اخلاقی خانواده و جلوگیری از فروپاشی و حذف خانواده به‌ویژه در جامعه ایران که داعیه‌دار ارزش‌های اخلاقیست، تأثیرگذار است. خانواده از آن جهت در زمره اهداف نظام سلطه قرار گرفته است که با وجود آن بر اساس مؤلفه‌های تأکیدشده در نظام اخلاقی اسلام، دستیابی آنان به دیگر اهداف سیاسی و اقتصادی ناممکن می‌نماید. در نگاه آنان، خانواده چنان قلعه‌ای است که اگر فتح شود، فتح دیگر قلعه‌ها و سنگرهای مدنظر به سهولت می‌انجامد. در این بین روابط زوجین که اولین عناصر در شکل‌گیری خانواده هستند، بسیار اهمیت دارد. روابط قبل از ازدواج، حین ازدواج و پس از ازدواج از جمله اهدافی است که با تخریب و تهی‌کردن آن‌ها از مفاهیم اخلاقی و هنجارهای اسلامی، خیمه خانواده



متزلزل و به ویرانی می انجامد. در این مقاله برآنیم به این نقش به ویژه در رابطه زوجین پردازیم.

واژه‌های کلیدی

نظام سلطه، فروپاشی اخلاقی، اخلاق خانواده، روابط زوجین، اخلاق اجتماعی.

بیان مسئله

بر پایه آخرین تحقیقات علمی و اظهارنظرهای علنی سران سلطه جهانی، در نیم قرن گذشته مهم ترین دژهای مورد هدف نظام سلطه در کشورهای مسلمان، «مرجعیت دینی»، «فرهنگ عاشورا»، «آموزه‌های آسمانی» و «خانواده» بوده است.^۱ با فتح این دژها، فتح دیگر قلعه‌ها آسان است. اینک در مراکز علمی و دانشگاهی آن کشورها، هزاران پژوهشگر مشغول مطالعه و کشف راه‌های نفوذ در دژهای یادشده و تخریب آن‌ها هستند و شواهد نشان می‌دهد که برخلاف ادعاهای شعارگونه عده‌ای ساده‌اندیش، اینان در اهداف خود تا حد زیادی موفق بوده‌اند. آن ضعف‌ها که در پیشبرد اهدافشان مشاهده می‌شود نه از استواری عملکرد ما، بلکه از امداد پروردگار و نصرت حجت حق، حضرت مهدی است.

در این پژوهش از بین آن اهداف به شیوه‌های آسیب به ویژه آسیب‌های اخلاقی به خانواده می‌پردازیم، هرچند در اهداف نظام، فراتر از آسیب، بیشتر به حذف خانواده می‌اندیشند. اگر هم به آسیب بدون حذف نظر داشته باشند، به آسیب‌هایی می‌پردازند که به حذف خانواده بینجامد یا به تبدیل خانواده به پدیده‌ای که بستر توسعه نظام سلطه باشد؛ چراکه در آن صورت هم چنان وجود چیزی به نام خانواده - هرچند در

۱- نک: خاطرات مفسر (جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی).



قالب ویران‌شده- برای دستیابی آنان به اهداف دیگر سیاسی و اقتصادی، یک غنیمت است.

آن‌گاه که «خانواده» از تعریف و انتظار و کارکرد خاص خود دور شود، خانوار است و آن، مزاحم طرح‌های نظام سلطه نیست.^۱ ما اینک در روزگاری به سر می‌بریم که با شتاب در حال تبدیل «خانواده» به «خانوار»یم و چون به تفاوت این دو توجه نداریم، دل‌خوش به حفظ ظاهر خانواده هستیم، از طرح‌های دشمن غافلیم، چاره‌ای نمی‌اندیشیم و از هیچ چیز هراس و نگرانی نداریم.

نقش‌ها و کارکردهای خانواده

در نگاه ساده، نقش و کارکرد مفید خانواده، فقط بهبود روابط بین فردی و برخورداری افراد جامعه از سلامت روانی است. چنین به نظر می‌رسد که جامعه‌شناسان نظام سلطه بسیار فراتر از این، به نقش و کارکرد خانواده پی‌برده‌اند و مهم‌ترین علت سیاست‌گذاری‌های تخریبی آنان علیه خانواده همین است که افزون بر این نگاه ساده، به تأثیر خانواده سالم در پیشگیری از نفوذ سلطه خود پی‌برده‌اند.

تعلق به خانواده، پیوند گروه‌های فAMILI با یکدیگر، وابستگی اجتماعی و عاطفی، از بزرگ‌ترین عوامل کاهش جرم در هر کشور است (نک: آقابخشی، ۱۳۷۸؛ شعبانی، ۱۳۷۴؛ محسنی، ۱۳۶۶). نویسنده طی گفتگو با ده‌ها نفر از زندانیان دختر و پسر (زن و مرد) این حقیقت را بیش از پیش شنیده و معتقد گشته است. مجرمان اغلب اظهار داشته‌اند که منشا گرایش آن‌ها به جرم هرچه بود با گسستگی نظام خانواده به نوعی پیوند داشت.

«کوشش برای دستیابی به شغل آبرومندانه‌تر»، «تأکید بر حفظ هنجارها و

۱- تافلر (نظریه‌پرداز نظام سلطه) می‌نویسد: «باید تصمیم‌گیری درباره زندگی در خارج از چارچوب خانواده هسته‌ای شهید گردد، نه اینکه مشکل‌تر شود.» (موج سوم، ص ۳۰۹).

حرمت اجتماعی»، «پرهیز از هر گونه بزه کاری»، «دورداشتن خود و بستگان از عوامل آسیب‌رسان مانند اعتیاد»، «دلسوزی برای گروهی که با انسان پیوند عاطفی دارند» و هر گونه تمایل به بروز رفتار اخلاقی بهتر و پرهیز از کثرت و نادرستی، همه به نوعی محصول مبارک خانواده سالم است. بر پایه آمارها، شماری افزون از جرایم، خودکشی‌ها، بیماری‌ها، اختلافاتی که به کشتن می‌انجامد، تعدی‌ها و آدم‌ربایی‌ها، برگرفته از فروپاشی خانواده، طلاق و مشاجرات همسران با یکدیگر است (نک: مجموعه مقالات گردهمایی سامان‌دهی فرهنگی، ۱۳۷۹). به طور طبیعی زمانی که فرد به هر علت در این فجایع و نابسامانی‌ها نقش آفرین باشد، از پاره‌ای وظایف و تعهدات اجتماعی، اخلاقی و حتی الهی خود باز می‌ماند و گاه ناخواسته به جرایم خلاف انتظار خود و جامعه دچار می‌شود و پس از چندی امیدی به اصلاح او نمی‌رود.

نظریه پردازان بیدار

در حال حاضر، نظام سلطه جهانی همه قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و جهانی خود را که در سایه مطالعات جامعه‌شناختی و روانشناختی به دست آورده، حفظ می‌کند. این پشتیبانی علمی است که دست‌مایه پیشبرد آن اهداف سلطه‌جویانه است.

جامعه‌شناسی غرب اینک بیش از هر زمان دیگر تهاجم خود علیه کشورهای مسلمان را متوجه خانواده نموده است. نظریه‌پردازان آنان گاه به صراحت در مجامع عمومی، بی‌آنکه از تصمیم خود بر حذف خانواده در زندگی مردمان شرقی حرفی بزنند، از پیگیری برنامه‌هایی سخن به میان می‌آورند که نتیجه آن جز حذف خانواده چیزی نیست. معاهده ژنو یکی از آن کوشش‌ها است (دهکردی، ۱۳۸۸).

از مجموع کارکرد عملیاتی آنان می‌توان به اهداف و طرح‌های سلطه‌جویانه آنان پی برد. مشاهده عملکرد آنان حکایت از آن دارد که طرح فروریزی بنیان



خانواده از سوی آنان بسیار جدی در حال پیگیری است و از این سو، برای مقابله نه فقط کاری درخور انجام نمی‌گیرد؛ بلکه برنامه‌ریزی‌ها اغلب هم‌سو با همان طرح‌های دیکته‌شده غربی دنبال می‌شود.

در این میان، هدف، فقط آسیب‌رسانی به «سلامت روابط همسران در درون خانواده» نیست. هدف فروپاشی و حذف «خانواده» است. به طور طبیعی این امر پیش‌زمینه‌هایی دارد که همه با یکدیگر در روند طرح، مورد توجه است (نک: صالحی امیری، ۱۳۸۶). از آن نمونه:

۱. دگرگون‌سازی روابط قبل از ازدواج؛
 ۲. تغییر و تزلزل در نگرش و ارزش‌های فرد به منظور انتخاب شخصی که زندگی با وی پایدار نماند؛
 ۳. زمینه‌سازی برای هجوم سیل آسای عوامل اختلاف برانگیز میان همسران؛
 ۴. کوشش برای ناکارآمدی فرد در شرایط بحران زندگی؛
 ۵. پیچیده‌سازی روند قانونی «پیشگیری از ظلم» در درون خانواده؛
 ۶. آسیب‌رسانی به خانواده از طریق فاسد کردن فرزندان؛
 ۷. دورداشتن نظام آموزشی کشور از «آموزه‌های زندگی».
- اینک از گزینه‌های یادشده، یکی دو مورد را بررسی می‌کنیم.

طرحی برای دگرگون‌سازی روابط قبل از ازدواج

پیش از این - در چندین دهه قبل - زندگی‌های پایدار نه در سایه «روابط قبل از ازدواج» بلکه بر پایه معیارهای ساده‌تر زندگی و شناخت نسبی خانواده‌ها از هم‌دیگر استوار می‌گشت. اگر در میان زندگی‌های پایدار تحقیق میدانی صورت گیرد، این امر در زمره نتایج تحقیق خواهد بود که اغلب افراد، سلامت زندگی آینده خود و درستی انتخاب خویش را کمتر بر اساس برقراری روابط قبل از ازدواج جستجو می‌کرده‌اند و تا بدانجا از این پدیده پرهیز داشته‌اند که گویا به کلی از آن غافل مانده یا آن را برخلاف اصول اخلاق بر می‌شمرده‌اند.



این در حالی است که آمارها و تحقیقات، یکی از عوامل طلاق و اختلاف همسران را نادرستی انتخاب همسر نشان می‌دهد (گُردی، ۱۳۸۸) و عجیب اینکه بیشتر این انتخاب‌های نادرست و فرجام‌های بد، محصول زندگی‌هایی است که زن و مرد پیش از ازدواج، مدت‌ها با یکدیگر رابطه و گفتگو داشته‌اند و به اعتقاد خود، آن رابطه‌ها و گفتگوها زمینه‌ساز شناخت بیشتر ایشان را فراهم آورده است. (گُردی، ۱۳۸۸)

شگفت آور است که بشنویم زندگی نسل پیشین، بی آنکه در پی برقراری رابطه پیش از ازدواج و شناخت‌های برگرفته از آن شکل و دوام یافته باشد، شیرین و پایدار ادامه پیدا کرده است؛ چنانکه به عکس امروز ابعاد ارتباط‌های قبل از ازدواج هر چه توسعه پیدا کرده، بدفرجام‌تر بوده است.

طرح کارساز نظام سلطه در این میان چنین بوده که تلقین و تفهیم این گزاره که «نسل پیشین در شیوه انتخاب همسر، روشی غیرعلمی و برگرفته از سنت‌های گذشتگان داشته است و ناسازگاری زندگی ایشان همه برخاسته از همان روش اشتباه بوده است.» چندان مؤثر نیست. روش کارآمدتر این است که بستر ارتباط‌های پیش از ازدواج برای نسل کنونی فراهم‌تر شود تا جوان امروز که بسیار فراتر از پیشینیان رنجیده هوس‌های جنسی و آشناتر به ابعاد لذایذ زندگی مدرنیته است، با یک توجیه علمی، منطقی‌تر و در حقیقت بهانه‌جویانه در پی توسعه ارتباط‌های ارضاکننده جنسی، به معاشرت با گروه غیرهم‌جنس خود پردازد و توجیهش این باشد که این روابط هر چه توسعه یابد، امکان اختلاف و تنش آینده زندگی را می‌کاهد. نسل پیشین نیز به خطا از چنین ارتباط‌ها دور مانده یا هنجارهای اجتماعی به وی مجال نداده است غیر از آن، روشی برگزیند. در حقیقت، نظام سلطه میان دو نسل، آشکارا جبهه مقابله و ستیز و گریز بر پا نمی‌سازد. برای نسل حاضر بستری فراهم می‌کند که ناخواسته با روش نسل پیش از خود نه فقط اندکی متفاوت بلکه متناقض باشد.



تأسف‌بار آن است که این نسل تا بخواهد به خطای روشن خود پی‌ببرد، بهای سنگین و هولناکی پرداخته که راه جبران ندارد.

دورداشتن نظام آموزشی کشور از «آموزه‌های زندگی»

عصر حاضر، بسیار فراتر و پیچیده‌تر از گذشته بر پایه دانش و آگاهی‌های مختلف بشری استوار گشته است و نه اینکه در همه اعصار، ناآگاهی منشأ همه نابسامانی‌ها، ستم‌ها و تباهی‌ها بوده است. در پی بررسی علل اختلاف همسران در مراکز مشاوره و مجامع قضایی بر این امر تأکید می‌شود که یکی از مهم‌ترین عوامل اختلاف، کمی آگاهی‌های بنیادی زندگی است. افراد در حالی عهده‌دار مسئولیت زندگی می‌شوند که از دانش لازم برای آن بی‌بهره‌اند. در این باره نه فقط در دوره‌های آموزشی خاص شرکت نجسته‌اند؛ بلکه در مدت تحصیلات خود، در هیچ بُرهه کار ورزیده نشده‌اند.

از آغاز دوره دبستان تا پایان دوره دبیرستان و حتی در ادامه آن، در آموزش عالی، مسایل زندگی آموزش داده نمی‌شود. آنچه با نمایه «بینش اسلامی» و «آیین زندگی» فراگرفته می‌شود، انبوهی نکته‌های کم‌خاصیت، تکراری، شعاری و غیرکاربردی است که فرد را برای ورود به زندگی آماده نمی‌سازد. از طرفی، صدها صفحه در زمینه زمین‌شناسی، هواشناسی، جانورشناسی و گیاه‌شناسی می‌آموزند که در هر عرصه به کارشان آید؛ ولی در حوزه مسایل خانواده به کارشان نمی‌آید.

این در حالی است که پیشوای ما حضرت امام صادق ⁷ به ما فرموده است: «در سنین نوجوانی و جوانی به فرزندان خود نگاهی بیاموزید که در بزرگسالی بدان نیازمندترند.» (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۶، ۴۵۲).

راه‌یابی به درون اندیشه‌ها

یکی از تفاوت‌های میکروب‌ها و ویروس‌ها در نوع تکثیر آن‌هاست. میکروب‌ها خود به تدریج تکثیر می‌شوند و ویروس‌ها با نفوذ در سلول‌های سالم و



هم شکل شدن با آن‌ها در زمانی کوتاه افزایش می‌یابند. خانواده نیز دست‌خوش حمله‌ای میکروبی و هم‌ویروسی است. ویروس‌های آن، اندیشه‌های ویرانگری است که در مجموعه‌ها وجود دارد. امپریالیسم اگر در گذشته با ابزار نظامی در پی بسط و توسعه نظام سلطه خویش بود، در قرن حاضر به دنبال چیرگی بر «ذهن» و «روان» بشر است. با دستکاری در ذهن و روان، زندگی و زیست آدمی بر اساس طرح و برنامه دلخواه آن‌ها ترسیم و راهبرد می‌شود. در نگاه آنان، آموزه‌های دینی از نخستین پدیده‌هایی است که باید تفکر بشر را نسبت بدان تغییر داد. با وجود هر آموزه، راه نفوذ سلطه مسدود است (نک: عیوضی، ۱۳۹۱).

بر پایه یکی از آموزه‌های قرآنی و دینی، تأمین مخارج زندگی برعهده مرد است و زن در سخت‌ترین موقعیت زندگی در این باره وظیفه‌ای ندارد و در صورت کسب درآمد، موظف به خرج آن در زندگی نیست. اینک این آموزه در پی تأثیرپذیری از ایده‌های غربی، نوعی بی‌احترامی به زن پنداشته و چنین وانمود می‌شود که این نوع تقسیم کار، فراهم‌آور زمینه مردسالاری و ستم‌پذیری زن است. زنی که مخارج زندگی‌اش به وسیله دیگری تأمین می‌شود، ناچار از پذیرش سلطه فرد تأمین‌کننده مخارج خود است. به همین خاطر، موظف به تمکین جنسی است و در صورتی که از این وظیفه سربتابد، حق خرجی ندارد.

این پندار، رکن آموزه‌های فمینیستی است و بر پایه آن تلاش می‌شود زن هرچه بیشتر با این نوع مدیریت زندگی مخالفت بورزد و خود تأمین‌کننده مخارج زندگی‌اش باشد تا نخواهد از مرد سلطه بپذیرد! بررسی پیامدهای پذیرش این راهننامه نظام سلطه، به صدها ساعت تحقیق و نگارش هزاران صفحه نیاز دارد و توجه به تنها یک صفحه از آن هزار صفحه برای هشيارسازی هر خانواده مسلمان کافی است. به عکس آنچه فمینیست‌ها وانمود می‌کنند و اگذاری تأمین مخارج زندگی بر مرد، اوج کرامت و اقتدار و شکوه زن را دربر دارد و عکس آن، دست‌مایه ستم



هر چه بیشتر به زن است. وقتی زن می آموزد که تأمین کننده مخارج زندگی خود باشد، پیش از آن نتیجه عملی این آموزش، در اندیشه اش چندین خطا، توهم و بستر اختلاف با همسر برای وی پدید می آید:

۱. مرد (همسر، پدر، برادر، پسر) موجودی مورد اعتماد نیست؛
۲. پذیرش «تأمین کنندگی مرد»، پذیرش سلطه مرد و ستم پذیری زن است؛
۳. تأمین کنندگی مرد، اهرم فشار بر زن و تقویت کننده قدرت مردانه است؛
۴. طرح و راهنامه وظیفه مندی مرد، از باب احترام به شخصیت زن نبوده است. بستر ساز استثمار زن و طرحی مردانه است؛
۵. در همه بُرهه های زندگی باید کوشید راه سلطه و سودجویی مرد بر زن را پیشگیری و مسدود کرد.

با طرد آن راهنامه که بر پایه آموزه های دینی استوار است، زن یاد می گیرد که خود تأمین کننده مخارج زندگی اش باشد. نخستین گام، جستجوی راه های این تأمین کنندگی است و بهترین راه ها، ساده ترین آن است و ساده ترین راه ها، آن است که به کسب دانش و فن و مهارتی نیاز ندارد و مخارجی بر خانواده یا زن تحمیل نمی کند و برترین ابزار، جنسیت است. در استفاده از این ابزار چه بسا لازم باشد پاره ای از هنجارها، ارزش ها و اعتقادات پیشین نادیده انگاشته شود و آن گاه ...

زن هر چند نخواهد برای دستیابی به آن هدف، از جنسیت خود به ناروا استفاده کند، در کاربرد بازی اش بی تردید از وظایف مهم تر خود باز می ماند و آنگاه برای دور ماندن از همان ظایف، همه یا بخشی از آن حقوق به دست آورده را صرف می کند و ای بسا با صرف آن نتواند، آنچه از دست داده را به دست آورد.

در این نگاه، ارزش خانه داری، فرزند پروری و حتی همسر داری، نه فقط فراموش یا قربانی می شود؛ بلکه به ضد ارزش تبدیل می شود. «در یک رده بندی شغلی که از سوی وزارت کار آمریکا صورت گرفته،



خانه‌داری، هم‌ردیف نگهبانی پارکینگ و تربیت پستانداران دریایی قرار گرفت.» (گروه مترجمان، ۲۰۰۳: ج ۱، ۵۹)

به گفته یکی از نظریه‌پردازان فمینیست، هیچ زنی نباید اجازه داشته باشد در خانه بماند و به پرورش فرزندان پردازد. جامعه باید به طور کلی تغییر کند. اگر زن‌ها چنین فرصتی بیابند که حق انتخاب داشته باشند تا از بین «درخانه ماندن» و «اشتغال» یکی را انتخاب کنند، بسیاری از آن‌ها خانه را انتخاب می‌کنند (سومرز، بی تا: ۱۹۰).

در این نگاه، استخدام دیگران شدن و در خانه دیگران رفتن و هم‌زمان کسی دیگر را استخدام کردن و به خانه خود آوردن، کاری ستودنی است. در یک نظرسنجی ۷۹ درصد زنان آمریکایی شاغل دارای فرزند، اظهار داشته‌اند:

«اگر بتوانند در خانه با کودکان خود بمانند، از شغل خود دست خواهند کشید.» (گاردنر، بی تا: ۱۱۸)

در این حرکت، همه چیز تغییر می‌کند و محبت‌ورزی به خانواده و فرزندان نیز به نوعی روزآمد می‌شود، شاخه‌ای از خدمات اقتصادی! یعنی همان گونه که به دیگران پول می‌دهیم تا خودرویمان را بشویند، به افرادی نیز پول می‌دهیم تا بچه‌هایمان را بزرگ کنند.

با رویکرد زن به کار درآمدزایی که نیازهای او را تأمین کند، وظایف وی برجای می‌ماند. این وظایف را چه کسی بر عهده می‌گیرد؟ خود با پذیرش توان‌فرسا یا دیگری در قبال پرداخت پول؟ این هر دو برخلاف منظوری بود که زن در آغاز به دنبالش بود. اگر قرار است وی هم‌چنان به فرزندآوری و فرزندپروری پردازد، چگونه می‌تواند در کنار این وظیفه عهده‌دار مسئولیت تأمین مخارج خود باشد! و اگر قرار نیست فرزندی داشته باشد، به چه مناسبت به دنبال شغلی برای تأمین مالی باشد! تنها یک فرض باقی می‌ماند؛ او اینک فرزندان دارد که قرار است خود

وی بخشی از مخارج ایشان را تأمین کند! پس لازم است در هر ماه بخشی از درآمد کسب‌شده، به دیگری پرداخته شود تا او عهده‌دار وظایفی شود که زن در قبال پذیرش شغل، از انجام آن‌ها بازمانده است. این هر دو شیوه، به معنای تلاش برای فرسوده‌سازی نرم سلسله اعصاب و روان زن و آسیب به خانواده است.

بر اساس پژوهش ۲۵ ساله یکصد کشور جهان با همکاری ۱۴۰ دانشگاه، بر عهده گرفتن وظایف مردان از سوی زنان، از مهم‌ترین عوامل افسردگی و اضطراب و اختلالات روانی زنان است. بخشی از آشفته‌گی روان زنان پس از وقتی است که عهده‌دار وظایف و انتخاب اهدافی شده‌اند که با سرشت آن‌ها سازگار نیست.

در این پژوهش آمده است که بیشترین میزان آسیب روانی، زمانی بر زنان وارد می‌شود که بیش از تحمل و طاقت جسمی و روانی آنان از آن‌ها توقع و انتظار داشته باشند. بی‌حوصلگی و بدبختی زمانی صورت می‌گیرد که انسان کاری انجام دهد که بسیار بالاتر یا پایین‌تر از توانش باشد. هرگاه فرد کاری را شروع کند که توان انجام آن را ندارد یا هدفی را برگزیند که مطابق توانش نباشد، دچار اضطراب می‌شود و اگر کاری را انجام دهد که بسیار کمتر و کوچک‌تر از توانش باشد، فرد بی‌حوصله و افسرده می‌شود. شاید زنان در مدیریت به مرتبه مردان برسند؛ ولی در هزینه‌هایی که برای این مدیریت برابر می‌پردازند، آن‌ها بازنده‌اند. یک زن چه بسا بتواند مثل یک مرد راننده ماهری شود، یا قاضی...؛ ولی به چه قیمت؟! مردان با قدرت ذاتی و بدنی و تعقل و تدبیر به اهداف خود می‌رسند و زنان با دورشدن از ویژگی‌های زنانه و هزینه کردن آن (غلامی، ۱۳۹۲: ۴۹).

در حاشیه اشتغال

هنگامی که زن، تأمین‌کنندگی مرد را برای خود مایه خفت شمرد و کوشش خود را مایه عزت، در جستجوی راه تأمین‌کنندگی، به



تصمیمات و انتخاب‌های جدید زندگی می‌پردازد. در روانشناسی تصمیم‌گیری بر این نکته تأکید می‌شود که «همواره برگزینی هر تصمیمی، چندین تصمیم دیگر را دربردارد.» تأمین مالی و کسب درآمد بدون صرف وقت، هزینه، به کارگیری توان، فراگیری فن و مهارت، چگونه ممکن است! فرد باید سطح کارآمدی خود را ارتقاء دهد، آن هم کارآمدی که به کسب درآمد بینجامد. ادامه تحصیل، حضور اجتماعی افزون‌تر، رفت و آمد بیشتر، لازمه دستیابی به این منظور است. در مدت ادامه تحصیل و حضور اجتماعی و ...، به ناچار، گذشته از صرف وقت و مال، باید پاره‌ای وظایف ضروری و الزامی و نیمه‌الزامی، دست کم برای مدتی کاهش یابد یا به کلی ترک شود. در صورتی که فرد همسری ندارد، تا زمانی نامعلوم ازدواج نکند و اگر همسر دارد، بخشی از وظایف را بکاهد.

در چنین شرایط، فرزندآوری نه فقط در حاشیه زندگی، بلکه گاه یک عامل تشدید بحران شناخته و تعریف می‌شود. فرزندان موجود نیز باید در این موقعیت، سطح انتظارشان از مادر، پدر و زندگی را بکاهند. کمترین آسیب اشتغال، غیبت طولانی‌تر مادر در خانه و فراغت و تنهایی فرزندان است؛ فراغتی که گاه به آسیب‌های جدی کودک و نوجوان می‌انجامد.

اینک روانشناسان در مورد زیان‌های غیبت مادر در زندگی کودک، تحقیقات دامنه‌داری انجام داده‌اند و اغلب بر این نظر پایبندند که این پدیده، بذر نوعی خشم بی‌سبب و بی‌هدف را در دل کودک می‌کارد (نک: قائمی امیری، بی‌تا). کودک به هیچ توجیهی قانع نمی‌شود که چرا باید روزها ساعت بسیاری در خانه در تنهایی به سر برد.

از سویی، به طور طبیعی هنگامی که حضور اجتماعی زن فراتر از حد ضرورت شود، پایبندی به ارزش‌های اخلاقی (حجاب، عفاف، حیا و ...) دشوار می‌شود. چه بسا فرد پس از چندی به دلیل دشواری مراعات، از

پاره‌ای ارزش‌های گذشته خود فاصله بگیرد. از فاصله‌گیری او خودبه‌خود روزنه آسیب‌های تازه‌ای به خانواده پدید می‌آید.

چندی پیش در یک تحقیق غیررسمی از شماری مراکز دانشگاهی در پی‌جویی برخی مشکلات دانشجویان دختر، روشن شد که تنی چند از آنان هم‌زمان با عقد ازدواج پا به عرصه دانشگاه گذاشته‌اند. پیش از ورود به دانشگاه در محیط زندگی خود - روستا یا شهر - فردی با شرایط معمولی را به همسری برگزیده و اینک در محیط مختلط جدید، از انتخاب گذشته خود ناخرسندند و نه می‌توانند زندگی را با فرد برگزیده قبل ادامه دهند و نه به سادگی می‌توانند همه چیز را فرو بریزند و با دیگری به توافق برسند.

سیاست نظام سلطه در تنظیم خانواده

حدود چند هزار سال از زندگی آدمی بر روی کره خاکی می‌گذرد^۱ و اینک سرنوشت انسان متمدن دست‌یافته به فناوری بدانجا رسیده است که گروهی ناشناخته برای حوزه داخلی زندگی او تصمیم می‌گیرند که هر فرد چند فرزند داشته باشد و چگونه با همسرش معاشرت کند که وی فرزنددار نشود!

بی‌تردید هدف از آن، تعیین تکلیف کاهش پیدا کردن جمعیت بشری یا پروان خاصی از ادیان نیست. گرچه می‌توان پذیرفت که در برخی از کشورها این هدف نیز ممکن است در زمره اهداف دست‌سوم قرار داشته باشد. نظام سلطه یا همان دجال تک‌چشم، به همه چیز نگاه یک‌سویه دارد؛ توسعه ثروت گروه اقلیت ثروت‌مند جهان (سلطه اقتصادی گروه اقلیت بر اکثریت). چنین به نظر

۱- علامه مجلسی (ره) در جلد نخست کتاب وزین «حیات‌القلوب» و علامه محمدحسین طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان، این مدت زمان را حدود پنج تا شش هزار سال یاد کرده‌اند.



می‌رسد که با افزایش جمعیت جهان، گروه اقلیت از تسلط بر گروه انبوه‌تر بهره اقتصادی فراوان‌تری عاید خویش می‌سازند. حال آن‌ها به دنبال چه هدفی، بر کاهش جمعیت تأکید می‌ورزند و در این راه از هیچ کوشش و مساعدتی دریغ نمی‌ورزند؟!

این حقیقت انکارشدنی نیست که سیاست مهار جمعیت در همه کشورهای یک‌گونه پیش نمی‌رود و این تابع نتیجه کاهش یا ازدیاد جمعیت در هر کشور است. در هر کشوری که کاهش جمعیت، زمینه‌ساز فقر فراگیرتر و فروپاشی اقتصاد آن کشور باشد و راه توسعه رفاه‌طلبی و مدرنیزه کردن و تجمل‌گرایی ناممکن یا دشوار باشد، سیاست افزایش جمعیت دنبال می‌شود و در هر کشوری که کاهش جمعیت، بستر رفاه‌طلبی و ... را فراهم کند، بر کاهش جمعیت تأکید می‌شود.

کشور ما ایران از گروه دوم است؛ اما میان کاهش جمعیت و توسعه رفاه‌طلبی و تجمل‌گرایی و مدرنیزه کردن جامعه چه رابطه‌ای است؟ بزرگ‌ترین ابزار نفوذ نظام سلطه در کشورهای در حال توسعه، توسعه رفاه‌طلبی و تجمل و مدرنیزه کردن جامعه است (نک: انصاری، بی‌تا). برای اینکه جامعه‌ای بخواهد هم‌چون جوامع پیشرفته صنعتی زندگی کند، باید نسبت به آن چند سیاست به اجرا درآید:

۱. آگاهی از رفاه زندگی مردمان غرب

این مردم باید هر چه زود هنگام‌تر و فراگیر به سهولت شاهد وضعیت پُر رفاه انسان غربی باشند. ابعاد زندگی مرفه آنان و نقش «توسعه اقتصادی و تغییر در ساختار زندگی برای دستیابی به رفاه و آسایش» برای وی روشن باشد. خود بپذیرد که تنها راه دستیابی به چنین رفاه و پیشرفت صنعتی، ساختار شکنی وضعیت زندگی گذشته، سنت شکنی و گریز از هر چه مانع صنعتی شدن است.

در این بین، نقش رسانه‌های تصویری با هیچ چیز دیگر مقایسه نمی‌شود.

مردمان کشورهای آرزومند رفاه باید به وسیله تلویزیون و شبکه‌های ماهواره‌ای هر دم نظاره‌گر گوشه‌ای از رفاه زندگی مردمان غرب باشند (نک: رضوی‌زاده، ۱۳۸۶؛ فرهنگی، مجموعه مقالات اولین همایش صنعت تبلیغات)؛ مردمانی که ابعاد زندگی‌شان با همه ابعاد زندگی ساده این فرد تفاوت دارد، از نوع خانه و ماشین و ... تا لباس و غذا.

دانیل لرنر (Daniel Lerner) متخصص مدرنیته کردن جوامع در یکی از نظریات خود می‌گوید:

«جامعه سنتی [که بر پایه آموزه‌های آسمانی یا اعتقادات بومی زندگی می‌کند] را باید به گونه‌ای مورد هجوم قرار داد که همه تحت تأثیر مدرنیته، طوری تربیت شوند که همیشه به آنچه دارند، راضی نباشند و در پی توسعه زندگی (رفاه و سود بیشتر) برآیند. این جهش و تقاضا باید این قدر شدید باشد که آن‌ها را نه فقط مشتاق ارتقای وضعیت زندگی کند، به نفرت از زندگی گذشته و حال خود وادارد.» (رفیع‌پور، ۱۳۸۲: ۲۲۷)

در این ناخرسندی از زندگی و شتاب برای دستیابی به توسعه و رفاه و سود، هر کس در پی حفظ و تثبیت موقعیت خود و جلب منافع شخصی خویش بر می‌آید. لذت‌گرایی شخصی نه فقط بر لذت‌گرایی جمعی غلبه می‌یابد، شخص را نسبت به نزدیک‌ترین کسانی که با وی پیوند عاطفی دارند در رقابت و دروغ‌ورزی قرار می‌دهد، تا جایی که در درون یک خانواده هر کس به منفعت شخصی خود نظر دارد.

دو عضو یک خانواده، ورود فرد سوم را مزاحم منافع خود می‌پندارند و چه بسا والدین، حضور فرزندان بیشتر را مزاحم رفاه و آسایش خویش بشناسند و از فرزندآوری پرهیزند، نه برای آنکه فرزندی را دوست ندارند؛ بلکه لذا می‌دانند و رفاه نقد و خیالی آینده خویش را از هر چه بیشتر خواهانند. هر فرد می‌کوشد زندگی خود را توسعه دهد تا به لذا می‌داند تازه‌تری دست یابد و از رنج‌ها زودتر برهد.

برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای به طور بسیار ظریف، جزئیات همه انواع

لذایذ زندگی - به خصوص در ابعاد جنسی - را به تماشای مردمانی می‌نهد که از دست‌یابی به مواهب ساده زندگی نیز محروم‌اند. زن و مرد تماشاگر این برنامه‌ها در کوتاه‌زمان دچار سرگردانی، سرخوردگی، افسردگی، انتقام و نسبت به همه چیز و همه کس متنفر می‌شود. از خویشتن آزرده است که از انبوه لذت‌های زندگی اش نه فقط محروم بوده است؛ بلکه همه لذایذ تا این زمان برایش ناشناخته مانده است (نک: رضایی‌پرور، ۱۳۸۷؛ آنتونی پراتکانیس و الیوت آرنسون، بی تا).

در یک تحلیل روان‌شناختانه، نظام سلطه که بسترساز آشنایی جوامع با لذایذ زندگی و جلوه‌های رفاه است، در نگاه افراد، شکوه و محبوبیت می‌یابد و شخص خود را مدیون گروهی می‌داند که آن‌ها را نمی‌شناسد؛ ولی ایشان را مصلحت‌اندیش زندگی خویش می‌شمرد؛ چرا که آن‌ها توانسته‌اند او را با دنیایی دیگر آشنا کنند. در چنین موقعیت همه شتاب‌زده به دنبال زدودن محرومیت‌های گذشته و بازیابیدن لذایذ از دست‌رفته‌اند. هیچ‌کس دوست ندارد در چنین موقعیتی با پذیرش مسئولیت تازه، دشواری جدیدی برای زندگی خود رقم زند و راه تدارک لذت‌ها را مسدود سازد.

شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» ترجمه همین پدیده است. گاه این شعار اندکی تغییر می‌یابد و به حقیقت معنای خود نزدیک‌تر می‌شوند؛ «فرزند کمتر، زندگی مرفه‌تر». هدف، کوشش برای دست‌یابی هرچه بیشتر به «رفاه» است و البته که «رفاه» تعریف خاص دارد و با آنچه مردم بدان رضایت می‌دهند و با فرزندآوری منافات ندارد، متفاوت است.

در تعریف ارائه‌شده از سوی نظام سلطه «رفاه»، «لذت‌طلبی، خوش‌گذرانی، تن‌پروری» معنا می‌شود و آن «رفاه» که مردم بدان رضایت می‌دهند «زندگی کم‌دغدغه، آسوده‌خاطری، بهره‌مندی از ضروریات زندگی» است. نوع تبلیغات نظام سلطه و حرکت فرهنگی و اقتصادی آن طوری تنظیم و ارائه می‌شود که جوامع یک‌باره پس از آنکه از زندگی کنونی خود متنفر شده‌اند، به جای

رضایت به زندگی کم‌دغدغه، به زندگی بی‌دغدغه می‌اندیشند و به‌جای آسوده‌خاطری، به بی‌خیالی و به‌جای «بهره‌مندی از ضروریات زندگی» به «رفاه‌طلبی کامل» فکر می‌کنند.

در این چرخه، ازدیاد جمعیت خانواده، حماقت شناخته می‌شود. مدیر و معاون خانواده نباید اجازه دهد دیگری به جمعیت آنان افزوده شود. یکایک اعضای این بنیاد مقدس باید بکوشند زود هنگام تر رفاه از دست‌رفته را در آغوش گیرند و روزبه‌روز وضعیت ظاهری زندگی‌شان را توسعه دهند.

یک جامعه‌شناس آمریکایی در این باره می‌نویسد:

«راه دیگر کم کردن جمعیت، آموزش به زنان است. به همان میزانی که زنان بیشتری به مدرسه بروند و تحصیلات طولانی مدت داشته باشند، به داشتن فرزند کمتر گرایش پیدا می‌کنند. به دو دلیل: اول، هرچه زنان تحصیلات بالاتری داشته باشند، به داشتن شغل مشتاق‌ترند و آن بدان معنا است که آن‌ها تمایل دارند فرزند کمتری داشته باشند؛ دوم، زمانی که زنان تحصیلات طولانی داشته باشند به دیر ازدواج کردن بیشتر گرایش دارند؛ بنابراین، مدت زمان کمتری وجود خواهد داشت که بتوانند بچه بیاورند. از طرفی، باید زنان را از ابتلا به آلودگی‌های جنسی هراسان کرد و نیز به آن‌ها آموزش داد که ممکن است بر اثر بارداری، بیماری به فرزندشان سرایت کند. بدین منظور تا می‌شود باید برای چنین کشورها، برای خانواده‌ها داروها و ابزارهای جلوگیری از بارداری ارسال کرد. حتی باید برای رساندن این وسایل به افرادی که در کشورهای فقیر در کوه و جنگل و بیابان زندگی می‌کنند، کوشش و هزینه کرد. این راهکار به زنان اجازه می‌دهد آزادانه تصمیم بگیرند که چه تعداد فرزند داشته باشند و در سایه آن به برنامه‌ریزی زندگی خود بپردازند. ما باید به مردم جهان آموزش دهیم که افزایش بچه به معنای کاهش منابع جهان و افزایش آلودگی است.» (جیمز کرون، ۱۳۹۰: ۲۴۸-۲۵۲)

۲. توسعه پدیده شهرنشینی

سبک زندگی جدیدی که از سوی نظام سلطه به جهانیان تحمیل



شده است، مردم همه جوامع را به شهرنشینی مشتاق می سازد. «شهر» نماد توسعه، تغییر زندگی، فناوری، بهره مندی، بهداشت برتر، روابط افزون تر، فعالیت های پُر دامنه تر و فراهم آور اقسام ارتقای آگاهی و فنون یاد می شود. «غیرشهر» نماد محرومیت، رشد لاک پشتی زندگی، محدودیت روابط، بسته بودن محیط و رشد نایافتگی است. به طور طبیعی هر فرد دوست دارد حتی اگر برای زندگی در شهر امکانات چندانی ندارد، منطقه زندگی خود را از محیط های دور افتاده تر به مناطق پُر رونق تغییر دهد، هر چند این جابه جایی، زود هنگام او را به مقصود نرساند.

توسعه ارتباطات و وجود مراکز مختلف علمی، اقتصادی و فرهنگی در شهرها - خصوصاً شهرهای بزرگ - برای بیشتر مردمانی که در شهر به سر نمی برند و سوسه انگیز است. حاشیه نشینان شهرها و روستائینان پیوسته با نوعی احساس رنجش و خسارت و غبطه به حال شهرنشینان روبه رویند. به گونه ای موهوم می پندارند که در شهر مواهبی انباشته شده است که هر دم شهرنشینان از آن سود می جویند و اینان از آن محروم اند. (نک: افروغ، ۱۳۸۰)

آن ها در گسیل و کوچ به سوی شهرها از حقایقی چند غافل اند. شهرنشینی گرچه فوایدی در بردارد، آفت ها و آسیب هایی نیز دارد که افراد بدان اگر بی توجه هم نباشد، آن را در زمره اهداف نظام سلطه نمی شناسند (نک: سربع القلم، ۱۳۹۰). توسعه زندگی شهری و گسترش وسعت شهر از دسته عواملی است که به ناشناختگی کمک می کند. در روستا، بخش و شهرهای کوچک اغلب مردم همدیگر را می شناسند. گاه از نسل پیشین یکدیگر با اطلاع اند. وصلت میان آنان در محدوده ای بسته تر صورت می گیرد و روابطشان با یکدیگر موقتی نیست. ارزش های اخلاقی (حیا، ایثار، هم بستگی، هم دردی، دل جوایی و ...) ریشه های استوارتری دارد و این همه در شهرهای بزرگ بسیار کم رنگ تر است.

اینک توسعه شهرها و بزرگ تر شدن آن ها از عواملی است که به گمنامی

افراد کمک می‌کند که خود عامل گمنامی است. گمنامی نیز از عوامل مهم ازدیاد جرم و کاهش حیای مردم است. در یک فرضیه اگر بشود گمنامی را تا حد زیادی گسترش داد، می‌توان کار را به جایی رساند که فردی در حضور جمعی کاری غیراخلاقی کند و دیگران بپندارند شاید این عمل در نگاه خود آن فرد عملی اخلاقی است؛ زیرا فرض این است که این فرد با دیگران بیگانه است و هیچ‌کس نمی‌داند او به چه فرهنگ و آیینی پایبند است.

جامعه‌شناسی می‌کوشد هر چه بیشتر روابط مردم با یکدیگر موقت باشد. زندگی در یک اداره، واحد مسکونی و جابه‌جایی ناخواسته افراد از شغلی به شغل دیگر یا از خانه‌ای به خانه دیگر، همه عواملی است که روابط مردم را با یکدیگر موقتی می‌سازد. هدف آن است که هر فرد به جای دوستی صمیمی با ده نفر با یکصد نفر دوستی عادی داشته باشد و به جای صد نفر دوست صمیمی با هزار نفر فقط تماس روزانه داشته باشد. در چنین جوامع محک و انگیزه حفظ رابطه، سودرسانی دو جانبه است. فرد تا زمانی با کسی دوست است که به وی سود می‌رساند، اعتقادات او برای ما چه فرقی می‌کند، اعتقادات ما هم نباید برای او فرق کند و نیز اعمالمان (رفیع‌پور، بی‌تا؛ بعلی، ۱۳۸۲).

فرصت خانواده در خدمت نظام سلطه

پس از نعمت حیات، فرصت‌های زندگی بالاترین سرمایه هر فرد و ملت است. حال باید دید نظام سلطه در ربودن این سرمایه ملت‌ها چگونه نقش آفرینی می‌کند. بر پایه آنچه گذشت اینک پدر، مادر، فرزندان هم تلاشگر عرصه رفاه‌اند. همه می‌کوشند هرچه زودتر وضعیت زندگی را تغییر دهند. در این کوشش، مادر هم باید نقش آفرین باشد؛ ولی در نقش غیرخانه‌داری؛ چرا که همه اعضای خانواده درخور فهم خود دریافته‌اند که باید برای تغییر وضعیت زندگی ساختارشکنی کنند و خانه‌داری مادر در زمره همان ساختارهای کهن گذشته است که از آن چندان نتیجه شگفتی به بار نخواهد آمد. برای دستیابی



به لذا ید زندگی و نیازهای آن- البته نیازهای غیراصیل - باید تلاش کرد. نخستین گام، افزایش سطح درآمد خانواده است، درآمد پدر، هر چند با داشتن دو شغل، جواب گوی مخارج زندگی نیست. افزون بر اینکه اشتیاق به تغییر زندگی، خویشن داری و ریاضت اقتصادی را بر همگان دشوار کرده است، هیچ کس حاضر نیست به مدت هر چند کوتاه، از همان لذا ید اندک زندگی چشم پوشی کند و شکیبایی بورزد؛ بنابراین، برای جهش به سوی خوشبختی و کسب رفاه، چه بسا لازم باشد خانواده برای مدتی رنج وام گرفتن را بپذیرد. بدین وسیله یک باره جهشی رضایت آور برای بهبود زندگی به وجود می آید که تا حد زیادی التیام بخش است.

اما این پایان ماجرا نیست. آغاز یک بحران برای خانواده است. بر پایه آموزه های دینی، پذیرش وام و تحمیل آن بر خانواده، برای برآوردن نیازهای غیراضطراری، سخت نکوهیده است. موارد غیراضطراری، خود دو نوع است: ۱. به منظور تأمین نیازهای اصیل؛ ۲. برآوردن نیازهای غیراصیل. وام گرفتن برای این نوع آخر، عامل خفت و تباهی خانواده است. در حقیقت، در این نوع وام گیری، اعضای یک خانواده تصمیم می گیرند برای تهیه یک وسیله غیرضروری زندگی، آینده خود را بفروشند.

در علم اقتصاد، زمانی که پدیده فروش نقد یا اقساط اجناس مورد بررسی قرار می گیرد، بر این نکته تأکید می شود که «نقد و اقساط» اجناس شاید برای خریدار تفاوت داشته باشد؛ ولی برای فروشنده چندان تفاوت نمی کند. برای فروشنده و تولید کننده جنس آنچه مهم است فروش جنس است. پول جنس فروخته شده یا به طور نقد از درآمد گذشته خریدار به دست می آید یا به اقساط از درآمد آینده او. برای فروشنده مهم این است که کسی جنس او را بخرد، گذشته از اینکه همیشه خرید هر کالای غیرضروری در زندگی ما سبب خرید چند کالای غیرضروری دیگر می شود و هزینه ای را بر خانواده تحمیل می کند.



در کارکرد خانواده بر پایه آموزه‌های دینی، تنها پدر عهده‌دار مخارج زندگی است. این امر هر حکمت و علتی داشته باشد، یک پیام جامعه‌شناختی و روانشناختی بسیار معنادار دارد؛ ساختار و عملکرد خانواده نباید به‌سوی رود که جز در موقعیت اضطراری، غیرپدر ناچار از تأمین مخارج زندگی شود. وقتی جز پدر، دیگری - خصوصاً مادر - بخواهد به کار درآمدزا پردازد، چه‌بسا معنایش این است که یا وضعیت خانواده به مرحله‌ای رسیده است که به کار درآمدزای مادر احتیاج پیدا کرده یا قرار است به سمتی رود که بدون کار اقتصادی مادر، دستیابی به آن هدف ممکن نیست و این هر دو یعنی آسیب به خانواده.

روی دیگر سکه «مصرف‌گرایی»

سیر زیان‌بار یادشده، خانواده را خواسته یا ناخواسته به پذیرش فرهنگ مصرف‌گرایی وادار می‌سازد. دستیابی به لذایذ بیشتر زندگی، مفهومی غیر از این ندارد که تلاش برای مصرف هرچه بیشتر، به امید چشیدن لذت‌ها است. روی دیگر سکه «مصرف‌گرایی»، ارزش‌یافتگی ثروت است. خانواده چگونه می‌تواند بدون دستیابی به ثروت، مصرف‌گرا شود؟! برای مصرف کردن باید ثروت کسب کرد و برای کسب ثروت دو راه بیشتر وجود ندارد: ۱. کوشش افزون؛ ۲. پیمودن مسیر میانبر (دزدی، خیانت، بی‌حیایی، رشوه‌گیری، دروغ و انجام هر رذیلت اخلاقی) (رفیع‌پور، ۱۳۸۲).

«ارزش‌یافتگی ثروت» همه معادلات اخلاقی و اجتماعی را در هم فرو می‌ریزد. وقتی ثروت، نخستین ارزش‌ها شناخته شود، همه کوشش‌ها، گزینش‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اولویت‌بندی‌ها به شکلی دیگر تعریف می‌شود. همه یک‌باره ترجیح می‌دهند مجموعه بخش‌های زندگی را تعطیل کرده، برای کسب ثروت، دست‌کم برای مدتی در



تلاش کسب ثروت برآیند. در آغاز همه امیدوارند که این زمان چندان طولانی نباشد و به زودی خانواده به سطح مورد انتظار خود از ثروت دست یابد و به کارهای مطابق با شأن اصیل خانواده پردازند؛ ولی تجربه و مطالعات علمی نشان می‌دهد که این مسیر انتخاب شده ممکن است اغلب زمانی به نتیجه برسد که دیگر ساختار خانواده تغییر کرده باشد و دیگر از ارزش‌های اصیل آن چیزی باقی نمانده باشد تا در روزگار ثروت یافتگی، بدان ارزش‌ها بازگردند.

با «ارزش یافتگی ثروت» جامعه دچار فشار روانی مضاعف می‌شود و در اینجا جامعه، پدیده‌ای جز خانواده نیست. نیازها آنچنان پیچیده و گوناگون شده است که هر بخش آن تأمین می‌شود، بخش دیگرش خودنمایی می‌کند. پس از چندی مشاهده می‌شود که پدر و مادر و چه بسا فرزندان همه در تلاش تأمین مخارج زندگی‌اند و پس از مدت‌ها احساس می‌کنند هم‌چنان در نقطه آغازند و جز فرسوده شدن اعصاب و خستگی روان کاری از پیش نبرده و رفاهی که آسایش آور باشد، مشاهده نکرده‌اند. در همه این مراحل، آنچه از اهمیت شگرف برخوردار است و خسارت آن ناشناخته، «بازماندن زن از وظایف مهم‌تر زندگی است.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۳. حذف حیا

تأکید آموزه‌های دینی بر ارزشمندی هر پدیده، در بردارنده پیامی بر راهبرد دشمن در زدودن آن پدیده است. در فرموده‌ای از حضرت محمد ⁹ می‌خوانیم:

«هر گاه خداوند هلاکت بنده‌ای [یا ملت] را خواسته باشد، حیا را از

آنان می‌ستاند.»

از بنیادی‌ترین طرح‌های نظام سلطه، حذف حیا از زندگی بشر و خانواده است. آن‌ها به زدودن حیا نمی‌اندیشند، به حذف کلی حیا نظر

دارند. پیشبرد تمامی طرح‌های آنان در گرو اجرای این طرح و موفقیت در این زمینه است (نک: پسندیده، ۱۳۸۳).

این در حالی است که به طور متقابل در آموزه‌های دینی بر «تمامیت ارزش زن» به دارا بودن حیا، تأکید گردیده و زن بی‌حیا از فرشیته زیر پا بی‌مقدارتر یاد می‌شود؛ چرا که وی دارای سرمایه‌هایی است که کلید آن حیا است. با حذف حیا، هیچ سرمایه‌ای برای زن باقی نمی‌ماند. در آن صورت، وجود زن بزرگ‌ترین طعمه برای استعمار و استثمار و استعمار ملت‌ها است، چنانکه امروز وجود زن بی‌حیا، یکی از بزرگ‌ترین سه کالای تجارت جهانی شناخته شده است: اسلحه، دارو، زن. سالانه افزون بر ۲۵۶ میلیارد دلار سود خالص تجارت برهنگی زن است. این رقم تنها سود یک بخش از محصول بی‌حیایی زن (برهنگی) است؛ زیرا مراتب بی‌حیایی برهنگی پایان نمی‌پذیرد.

همه آنچه از وظایف و نقش زن در خانواده شناخته می‌شود و مورد تأکید آموزه‌های آسمانی است، فقط در سایه دارا بودن حیا دست‌یافتنی است. بدون حیا، زن در هیچ جایگاه زندگی خود نقش مفیدی برای خود و خانواده و جامعه ندارد (نقش مادری، همسری، خواهری، دختری). زمانی که زن حیا را از دست دهد، در هر کدام از این نقش‌ها که باشد عامل فساد، ترویج تباهی و مایه خسران است. هیچ‌یک از طرح‌های نظام سلطه در خانواده با وجود حیا، به درستی اجرا نمی‌شود.

اگر این گزاره از سوی ما پذیرفته و درک شده باشد، بدون تردید برای جامعه‌شناسان نظام سلطه نیز درک شده است، جز اینکه عملکرد آنان به گونه‌ای نیست که بتوان به سادگی به پلیدی نظرشان (حذف حیا از خانواده و زن) پی برد؛ زیرا همیشه در اجرای طرح‌های نظام سلطه یک اصل جامعه‌شناختی می‌گوید:

«برای مبارزه با هر پدیده، نه باید فریاد برآورد و نه با شتاب پیش



رفت و نه ناامید شد. علنی شدن هدف و طرح‌ها، رقیب را به هشیاری فرا می‌خواند و نیروهایش را بر ضد ما بسیج می‌کند؛ پس باید مرموزانه، پیچیده و گام به گام پیش رفت.»

هدف اصلی در همه طرح‌ها حذف حیا است. این هدف، ابزار دست‌یابی به هدف بزرگ‌تری است: توسعه سلطه سیاسی و اقتصادی. در مسیر دست‌یابی به آن مقصود نخستین (حذف حیا)، این راهکارها در دستور کار قرار می‌گیرد:

۱. ترویج و تقویت افکار فمینیستی (برابری زن و مرد در همه عرصه‌ها)

تمام متفکران علوم اجتماعی و جامعه‌شناسان مسلمان بر این عقیده پایبندند که خاستگاه اصلی فمینیست، کوشش برای دست‌یابی زنان به حقوق برابر با مردان و حذف زمینه‌های ستم به زنان و رشد و بالندگی آنان بوده و نیست. همه پیکان‌های فمینیست، حیا را نشانه گرفته است. فمینیست تنها بدین خاطر به عرصه آمدند تا «حیا» را از زن و زندگی او بستانند و راه سلطه را بر حیات خانواده هموار سازد (نک: عیوضی، ۱۳۹۱؛ گراگلیا، ۱۳۸۵).

کوشش فمینیست و راهنامه آن بر تساوی حقوق زن و مرد - نه به تعریف صحیح آن - به معنای مشابه‌سازی زن و مرد است. در مسیر مشابه‌سازی باید همه تمایزات زن و مرد برچیده شود. زن نه کمتر از مرد و البته نه برتر و نه متفاوت با مرد، بلکه مشابه او شمرده شود. در یک جمله، زن هم یک مرد است. در نوع رفتار اجتماعی، انتخاب مشاغل، اختیارات زندگی زناشویی، نوع پوشش و روابط با دیگران همانند مرد و به طور مستقل خود تصمیم‌گیرنده است.

۲. مشابه‌سازی زن و مرد

یک جامعه‌شناس آمریکایی (جیمز کرون) [دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه کانزاس که ۲۵ سال در کالج هانور به تدریس جامعه‌شناسی اشتغال دارد] می‌گوید:



«از مهم‌ترین کارهایی که برای «جامعه‌پذیری مشابه‌تر شدن دختران و پسران» باید انجام دهیم، یکی آن است که در خانواده و مدرسه با هر دو جنس دختر و پسر رفتار یکسان داشته باشیم. والدین باید به دختران بیاموزند که همراه بازی کردن با عروسک‌ها، با وسایل مکانیکی و اسباب بازی‌هایی، مانند کامیون و بولدزر بازی کنند. داستان‌هایی بخوانند که در آن‌ها پسران و دختران در حال انجام کارهای مشابه‌اند. برنامه‌های تلویزیون را طوری هدایت کنیم که دختر و پسر یک نوع فعالیت انجام می‌دهند. ما پیش از این باید خود والدین را به برابری جنسیتی، جامعه‌پذیر کنیم و همین نکات را به معلمان آموزش دهیم. در محیط‌های آموزشی باید اعضای اصلی مدارس شبانه‌روزی و دانشگاه‌ها را از افرادی انتخاب کنیم که با برابری جنسیتی موافق و هم‌نوا باشند تا به سادگی بتوانند دانش‌آموزان و دانشجویان را به همین سمت هدایت کنند. ما باید به مادران فقیری که می‌خواهند کمک مخارج خانواده باشند، کمک کنیم تا فرزندانشان را به پرستار بپارند و خود راهی محیط کار شوند. نباید آن‌ها ناچار باشند برای تربیت فرزندانشان مجبور شوند کارشان را رها کنند.» (جیمز کرو، ۱۳۹۰: ۲۷۵).

۳. حذف نابرابری جنسیتی

«حضور بیشتر زنان در جامعه و به کارگیری آنان در محیط غیرخانواده، آنان را به ظاهر قدرتمند می‌کند. مشاهده این قدرت، سبب تقاضای فرآیندهای آن‌ها برای به عهده گرفتن مشاغل اقتصادی و سیاسی می‌شود. با بیشتر شدن قدرت سیاسی و اقتصادی آنان، قادر خواهند بود بر ایجاد و تصویب خط‌مشی‌های اجتماعی تأثیر بیشتری بگذارند و اختیارات قانونی خود را در همه زمینه‌ها حتی باروری و سقط جنین افزایش دهند.

کلید این فرآیند آن است که کار زنان، امری لازم و ضروری به شمار رود. اولین گام برای رسیدن به چنین هدفی، افزایش کیفیت تحصیلات زنان و ایجاد مراکزی برای نگاهداری فرزندانشان است. باید



کوشید کار [بیرون خانه] زنان را یک امر اجتناب‌ناپذیر و ضروری نشان داد.» (جیمز کرون، ۱۳۹۰: ۱۴۶).

سالیانی پیش برتراند راسل، بی‌آنکه زمان پیدایش فمینیست و افکار آنان را پیش‌بینی کند، در گفتارش آورده بود:

«هیچ نمی‌دانم مفهوم غیرت مردانه چیست و هیچ عادلانه نمی‌بینم که زن جز با شوهرش، نتواند با مردان زیادی رابطه عاشقانه داشته باشد؛ البته می‌تواند رابطه عاشقانه با غیر شوهر را محدود کند و برایشان فرزند نیاورد!»

هنوز یک قرن از پیدایش فمینیست نگذشته است که در معاهده ژنو به طور قانونی به زن حق داده می‌شود اگر همسرش بدون رضایت با وی رابطه جنسی برقرار کرد، وی بتواند از شوهرش شکایت کند (قدیر، ۱۳۸۰؛ رئیسی، ۱۳۸۲).

در حال حاضر، بیشتر فیلم‌های سینمایی و حتی تلویزیونی، زبان فمینیست است. در این فیلم‌ها از حقوق زنان، آزادی‌های بی‌حد و مرز آنان، ستم کاری مردان، هم‌دستی و هم‌فکری مردان علیه زنان و موفقیت زن رهیده از حجاب چنان یاد می‌شود که گویا همه آموزه‌های دینی، مردسالارانه و ظالمانه علیه زن طرح‌ریزی شده است. در کمتر فیلمی است که به نوعی با آموزه‌های دینی به‌طور صریح یا پنهان مخالفت و ستیز نشود.

از ورزش بانوان و مشاغل جدید زنان به گونه‌ای یاد می‌شود که گویا سالیان متمادی که زنان در این عرصه‌ها اظهار وجود نکرده‌اند، جز محرومیت و خسارت نتیجه‌ای عایدشان نشده است. حال آنکه امروز پس از گذشت ۱۵ سال که در کشور ما به طور بسیار متفاوت با قبل بر ورزش بانوان تأکید شده است، آمارها نشان می‌دهد حدود ۱۷٪ از ناباروری زنان در اثر انجام فعالیت‌های ورزشی پدید آمده است (افشار، بی‌تا، بخش هشتم).



ورزشی که مایه تقویت سلامتی زن است با آن ورزشی که امروز بدان بها می دهند و ترویج می کنند به طور کلی متفاوت، بلکه متناقض است. عرصه ورزش و جستجوی خیلی از مشاغل، برای اغلب دختران و زنان با کاهش حیا هم دوش بوده است. جامعه اسلامی به ریا و تظاهر، الگوی زن مسلمان ایرانی را حضرت فاطمه زهرا ³ یاد می کند که به هنگام شهادت سخت اندوهگین بود که حجم پیکر نحیف جان سپرده اش بر تابوت در زیر پوشش چه کسی باشد، در حضور نامحرمانی همانند سلمان و ابوذر و مقداد پیدا است و این با مراتب حیای فاطمی سازگار نیست و امروز دختر مسلمان ایرانی به بانکوک می رود و با پوششی هم چون لباس غواصان به قایقرانی می پردازد و میلیون ها مرد فیلم زنده او را مشاهده می کنند و خود وی دل خوش است که با حفظ حجاب از عظمت کشورش دفاع کرده و برایش افتخار آفریده است.

نتیجه

به فرموده امیرمؤمنان ⁷ حق از همان طریق انتشار می یابد که باطل منتشر می شود. تأثیرگذاری و نقش آفرینی هر پدیده هدایت آور تقریباً به همان شیوه است که در پدیده های ضلالت آور وجود دارد. هنگامی که جامعه فهیم دینی دریابد که آموزه های و حیانی از چه اهمیتی برخوردار است و قدر و منزلت هر سفارش دین درباره هر موضوع اجتماعی چیست، بهتر خواهد دانست که آسیب پذیری وی و دریچه های نفوذ دشمن چگونه و از کجاست. اگر وی بیاموزد که رسول خدا ⁹ فرموده است: «در اسلام هیچ بنیانی استوار نگشت که با اهمیّت تر از خانواده باشد، باید هوشمندانه در انتظار آن باشد که بیشترین تهاجم دشمن بدین بنیان نشانه رود. اینک مهم ترین کوشش های نظام سلطه جهانی، تخریب خانواده در جوامع پیروان وحی است. تمامی طرح های



سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در سایه پیگیری این طرح تخریب خانواده دنبال می شود.

هوشمندانه نیست که جامعه اسلامی غافل از این حقیقت، از توجه به خانواده دور باشد. هرگونه اشتغال سیاسی که مانع از استحکام خانواده شود، کمک به نظام سلطه است. همه کوشش‌ها به هر منظور که صورت گیرد باید بازدهی برای خانواده داشته باشد. بدون خانواده، بنیانی باقی نمی‌ماند تا بتواند در مقابل صف‌آرایی نظام سلطه به دفاع و نقش‌آفرینی پردازد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. «فرهنگ سیاست و توسعه در ایران امروز»، مجموعه مقالات گردهمایی سامان‌دهی فرهنگی، تهران: نشر دال، ۱۳۷۹.
۲. آقابخشی، حبیب، اعتیاد و آسیب‌شناسی خانواده، نشر سازمان بهزیستی کشور، ۱۳۷۸.
۳. بعلی فؤاد و غلام‌رضا جمشیدی‌ها، جامعه‌شناسی، دولت و شهرنشینی (تفکر جامعه‌شناختی ابن‌خلدون)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۴. پسندیده، عباس، پژوهشی در فرهنگ حیا، قم: مرکز تحقیقات دارالحدیث، ۱۳۸۳.
۵. دهکردی، صادق، بررسی علل و عوامل طلاق، شیراز: انتشارات کوشامهر، ۱۳۸۸.
۶. رئیسی، مهدی، کنوانسیون زنان، نشر نسیم قدس، ۱۳۸۲.
۷. رفیع‌پور، فرامرز، توسعه و تضاد.
۸. زناشویی و اخلاق، ترجمه: مهدی افشار، بخش هشتم.
۹. سومرز، کریستینا هوف، خیانت زنان به هم‌نوعان خود.
۱۰. شعبانی، علی‌اکبر، آسیب‌شناسی خودکشی، خرمشهر: نشر مؤسسه انتشارات چمن، ۱۳۷۴.
۱۱. صالحی امیری، سیدرضا، مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۶.
۱۲. عیوضی، محمدرحیم، ماهیت استعمار فرانسه، چ اول، ۱۳۹۱.
۱۳. غلامی، یوسف، عقل متفاوت زنان، بی‌جا: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲.
۱۴. فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، ترجمه گروهی.
۱۵. قائمی امیری، علی، نقش مادر در تربیت کودک.



۱۶. کرون، جیمز، جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی، ترجمه مهرداد توان‌بخش و فاطمه کرمی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان، ۱۳۹۰.
۱۷. گاردنر، ویلیام، جنگ علیه خانواده.
۱۸. محسنی، منوچهر، انحرافات اجتماعی، تهران: مرکز نشر تهران، ۱۳۶۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی